

چالش اسلام و قدرت ۱-۹ (چکیده)

نقد ادعای پیامبر اقتدار گرای عبدالکریم سروش

بخش اول: نقد شواهد قرآنی و روایی



محسن کدیور

۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۰

بخش اول چالش اسلام و قدرت طی نُه جلسه (۲۰ دی ۱۳۹۹ تا ۱۹ اردیبهشت ۱۴۰۰) به صورت زنده با اعلام قبلی برگزار شده و متن کتبی هر جلسه جداگانه یکی دو روز بعد از ارائه منتشر شده است. لُبّ بخش اول در حدود یک بیستم متن اصلی تلخیص و در عین رعایتِ نسبیِ ترتیبِ ارائه در قالب جدیدی در ضمن نقد چهارده شاهد اصلی به همراه چکیده ای از مباحث مقدماتی تنظیم شده است. در انتهای هر شاهد شماره جلسات نُه گانه برای مراجعه به متن تفصیلی ذکر شده است. این خلاصه امکان مروری دوباره به مدافعان و منتقدان ادعای پیامبر اقتدارگرا می دهد تا درباره میزان قوّت ادله دو دیدگاه کاملاً متضاد در برخی از مهمترین مباحث نواندیشی دینی معاصر به داوری بنشینند.



دکتر عبدالکریم سروش در مباحثی با عنوان «دین و قدرت» (زمستان ۱۳۹۹) مدعی شد که روحیه اقتدارطلبی پیامبر در کتاب، آئین و پیروانش دمیده شده است. او قرآن را خوف نامه، خدا را سلطان و پیامبر را عارف مسلح دانست که از ابتدا به دنبال به دست گیری قدرت و تسلیم کردن مردم ولو با زور شمشیر به دین خود بوده است. به نظرم اینها تغییر «معالم راه» است و «هندسه اسلام» را به کلی دگرگون می کند، لذا اهتمام بیشتری به نقد و بررسی آنها کرده ام. (ج ۴)

در بخش اول درباره این سه امر بحث نکردم و به عنوان سه فرض صرفا به آنها اشاره کرده می گذرم: اولاً فرض می کنم پدیده های اجتماعی تک عاملی هستند! ثانيا فرض می کنم نحوه عملکرد پیروان یک دین در طول تاریخ همیشه و همه جا یکسان بوده است! ثالثا فرض می کنم عامل اصلی این عملکرد واحد پیروان ادیان در طول تاریخ و همه جا شخصیت و تعالیم پیامبرشان بوده است! واضح است که هر سه فرض «مطلقا باطل» هستند، اما فعلا من در بخش اول جلسات به بطلان آنها کاری ندارم.

در سه گزاره با مدعی محترم اجمالا موافقم به این شرح: الف. متون دینی موجود (از تفسیر قرآن، کتب روایی، سیره پیامبر، فقه، کلام و عرفان) سمت و سویی سلطه گرایانه و قدرت طلبانه دارند. ب. این متون از پیامبر نیز چهره ای اقتدارگرا، سلطه گر و همان عارف مسلح را ارائه کرده اند. ج. عمل مسلمانان خصوصا زمانی که در قدرت بوده اند همین گرایش را نشان می دهد.

وی علاوه بر این سه گزاره سه ادعای دیگر هم دارد: الف. پیامبر تاریخی، قرآنی و واقعی اقتدارگرا (در کنار اقرار به فضائل ایشان) بوده است. ب. قرآن نیز کتاب اقتدارگرایی و سلطه گری (در کنار اذعان به صفات مثبت) است. ج. خدای معرفی شده توسط محمد (و قرآن) نیز خدایی است که در کنار رحمت اهل غضب، عذاب و انتقام

است. محل نزاع دقیقا در سه گزاره اخیر است. یعنی علوم رایج اسلامی و تاریخ زندگی مسلمانان تناسبی با سوگیری قرآن، راه و روش پیامبر و صفات خدایشان نداشته است و عوامل دیگری در شکل گیری آنها دخیل بوده که از چشم مدعی محترم مخفی مانده است.

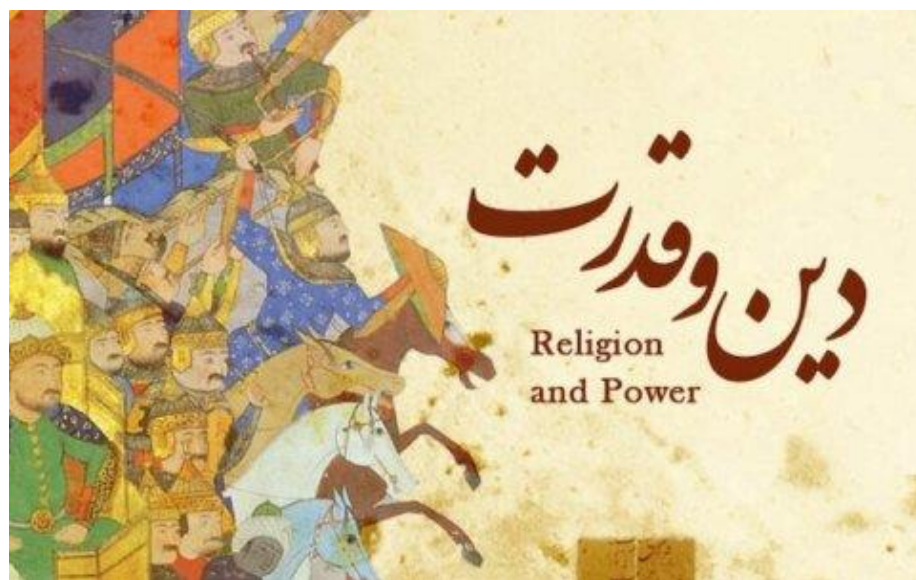
اهل سنت به آفتی مشابه آفت غلو در شیعیان مبتلا شده اند و آن دخالت «قدرت سیاسی» در استحاله موازین اجتماعی اسلام بوده است. بنی امیه و سپس بنی عباس برای توجیه دینی حکومت جائزانه، جهانگشایی و فتوحات، شیوه زمامداری ملوکانه، و سرکوب مخالفان خود نیاز به تصویری سازگار از سیره پیامبر، تفسیری متناسب از قرآن، و احکامی حمایتگر از فقه داشتند تا بتوانند بدون دغدغه به خلافت، امارت و سلطه ناصواب خود ادامه دهند. دوران تکوین کلیه علوم اسلامی در زمان قدرت این سلسله ها صورت گرفته است و قدرت سیاسی همه این علوم و تاریخ را مطابق میل قدرت مدارانه خود شکل داده اند. بر خلاف ادعای اخیر مدعی محترم مبنی بر اینکه «روحیه اقتدارطلبی پیامبر اسلام در دین، کتاب و پیروانش دمیده شده است»، غلبه این رویکرد در تاریخ و علوم اسلامی ناشی از تجلی شخصیت «اقتدارطلب» پیامبر نبوده، بلکه ناشی از دخالت «قدرت سیاسی» در استحاله موازین اجتماعی اسلام بوده است. (ج ۱)

تفاوت الگوی عیسی و محمد، یا دو جنبه محمد رحمت و محمد اقتدار، و اقتدار را در خدمت رحمت دیدن یا رحمت نبوی را حاشیه ای بر متن اقتدارطلبی تعریف کردن تازگی ندارد و سکه رایج مستشرقان کلاسیک (که غالبا خالی از دواعی غیر علمی نیستند)، اسلام ستیزان و گروههای اسلام گرای ستیزه جو است. هرچه مستشرقان گفته اند ناروا نیست، اما انتساب رویکرد اقتدارگرایانه به پیامبر از جانب مستشرقان کلاسیک قطعاً نارواست. راستی حرف تازه روشنفکر دینی چیست؟ مشخص نیست چرا رویکرد غیرانتقادی برجامانده از خودکامگان اموی و عباسی بر رویکرد انتقادی و به قول مدعی لیبرال مآب عالمان مسلمان در یک قرن و نیم اخیر بیشتر به

اسلام نزدیک است و چرا رویکرد نخست برخلاف رویکرد دوم بسط روحیه پیامبر است؟! دعاوی اخیر روشنفکر دینی در قرن بیست و یکم رویکردی «ارتجاعی» است نه مترقی، رجعت به دوران قبل از بیداری مسلمانان و قبل از مراجعه انتقادی به متون تفسیری اسلامی. ارتجاع و به تبع آن متضادش ترقی از ابداعات انقلاب فرانسه بیست سال قبل از تولد کارل مارکس بوده است! در قرن بیستم تلقی لیبرالیستی ترقی خواهی تلقی مارکسیستی را از میدان خارج کرد تا آنجا که حتی در بین خود مارکسیستها هم وزن خود را از دست داده است.

بزرگ کردن چهره اسلام همانقدر «خلاف اخلاق علمی» است که «سیاه نمایی»، برجسته کردن برخی حواشی اجتماعی زندگی پیامبر «خارج از زمینه تاریخی آن» و «نادیده گرفتن اصول رفتاری ایشان». در ایران «روشنفکر معنوی» بودا را بر محمد (ص) و سپس معنویت را بر تدین ترجیح داد، روشنفکر دینی با تاکید سوال برانگیز تقدم الگوی عیسی (ع) بر محمد (ص) چه می خواهد بگوید؟! مواجهه مدعی با منتقدان راه راست آزمایی دعاوی عرفانی و اخلاقی اوست. وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا. الگوی پیامبری هر کسی تعیین کننده مرام اوست. (ج ۳ و

(۶)



شاهد اول. پیامبر مرتد را واجب القتل دانسته است!

روایت «من بدّل دینه فاقتلوه» هرگز در حدیث و فقه سنی و شیعه متواتر شمرده نشده است! نهایتاً نزد اهل سنت خبر واحد صحیح پنداشته می شده است. روایت مذکور به دلیل تعارض قطعی با محکّمات کتاب فاقد اعتبار و غیرقابل انتساب به پیامبر است. حدود شرعیّه با خبر واحد قابل اثبات نیست. این «حدیث جعلی» یک قرن و نیم بعد از رحلت پیامبر ساخته شده است! هیچ کس در زمان پیامبر (ص) با عنوان مشخص مرتد، اعدام نشده است و مجرمان معدوم، محکوم به دیگر جرائم بوده‌اند. (ج ۱)

شاهد دوم. مأموریت جنگیدن پیامبر برای مسلمان کردن مردم!

حدیث «إني إنما أمرت أن أقاتل الناس حتى يقولوا: «لا إله إلا الله، وإني رسول الله، وإذا قالوها عصموا مني دماءهم وأموالهم» در منابع شیعی بدون سند یا با سند ضعیف روایت شده است. در منابع اهل سنت (از جمله صحاح سته) این روایت مستفیض مجموعاً از سه راوی از پیامبر نقل شده است: غالباً از ابوهریره، و گاه از عبدالله بن عمر و جابر. علیرغم «ادعای تواتر» از سوی جصاص (م ۳۷۰) در احکام القرآن، این روایت «خبر واحد» است. مسئله اعتقادی با خبر واحد ولو مستفیض قابل اثبات نیست. ادعای تواتر با سه نفر در طبقه اول روات مسموع نیست. در قرآن فریضه جهاد تنها با کفار حری است. لذا روایت به دلیل تعارض با محکّمات قرآن بی اعتبار است و قابل انتساب به پیامبر نیست. «به زور مردم را مسلمان کردن» انکار صریح محکّمات قرآن و قواعد مسلم اخلاق است. (ج ۲ و ۶)

شاهد سوم. پاک کردن جزیره العرب از مشرکان، سر بُردن! و نصر بالرب

اینکه پیامبر غیر از وصایای عمومیش در حجة الوداع وصیتی کرده باشد محل تردید جدی است. روایات کم تعدادتری وصیت شفاهی پیامبر بر سه امر (که مورد آخر فراموش شده یا ذکر نشده!) دلالت می کند، اولینش اخراج مشرکین از جزيرة العرب است. سند برخی از این روایات در منابع اهل سنت معتبر است (خبر واحد صحیح). در منابع شیعی این روایت یافت نمی شود. این روایت نه تنها محفوف به قرائن مطمئن نیست، بلکه مطابق سلیقه قدرت مسلط نیز بوده است، لذا قابل پذیرش نیست. به علاوه نه تنها هیچ مؤیدی از قرآن ندارد، بلکه معارض با آیات متعدد معاهده با مشرکین است. مشرکین معاهد هرگز به اسلام آوردن یا اخراج از جزيرة العرب مجبور نشدند.

اگر چه صاحبان سیره عبارت «جئتکم بالذبح» را از اوایل دوران مکه پیامبر نقل کرده اند، اما شارحان حدیث نوشته اند که این تهدید به کشتن «کفار حربی» در جنگ بوده است. در هیچ منبع شیعی این امر نقل نشده است. در منابع اهل سنت نیز این نسبتها سند معتبری ندارند. بر فرض صدور هیچ ربطی به «اقتدارگرایی» ندارد. در آن فضای ارباب و شکنجه و خفقان چطور محمد (ص) چنین تهدیدی کرده و سالم مانده است؟! ادعای اینکه پیامبر از روز اول در دوران مکه اقتدار طلب بوده از اساس بی پایه و از منفردات مدعی است.

در حدیثی در منابع سنی و شیعه از پیامبر نقل شده که پنج چیز به من اعطا شده که به دیگر پیامبران اعطا نشده است: از جمله نصر بالرعب. این روایت در شیعه خبر واحد ضعیف، و در اهل سنت خبر واحد صحیح است. چه اشکالی دارد که یاری الهی با وحشت انداختن در دل دشمنان متجاوز پیامبر در زمان جنگ باشد؟ این معنی تلازمی با «اقتدار طلبی» پیامبر ندارد. (ج ۲ و ۳)

شاهد چهارم. آیات ابتدای سوره توبه، جهاد ابتدایی، گسترش اسلام با شمشیر و حکم قتل اسیران جنگی!

آیات ابتدای سوره توبه احکام مختص مشرکان پیمان شکن مکه در زمان پیامبر است، قابل تعمیم به همه مشرکان در دیگر زمانها و مکانها نیست و هیچ دلالتی بر عدم حق حیات مشرکان (خصوصاً مشرکان مسالمت جو که ناقض عهد نبودند) در جزیره العرب ندارد.

جهاد در اسلام، قرآن و سیره عملی پیامبر منحصرأ دفاعی بوده است و جهاد ابتدائی به این معنی که مسلمانان برای تغییر دین افراد به آنها حمله کنند و بین اسلام آوردن و مرگ قرارشان بدهند یا اهل کتاب را ولو اهل کتاب صلح طلب و مسالمت جو را بین اسلام آوردن و پرداخت خاضعانه جزیه و جنگ مخیر کنند از بنیاد خلاف واقع و افترا به قرآن، پیامبر و اسلام است. جنگهای پیامبر همگی دفاعی و برای شکستن تجاوز دشمن بوده است. آیه جزیه (توبه ۲۹) مختص «اهل کتاب محارب» است، نه همه اهل کتاب ولو اهل تسالم و صلح با مسلمین.

قرآن اجازه قتل اسرا و برده کردن آنها را در جنگ به مسلمانان نداده است. حکم اسیر جنگی آزادی با عوض یا آزادی بلاعوض است، نه کشتن و رقیّت.

درهیچیک از مذاهب اسلامی کفر به تنهایی سبب جنگ با کفار نیست، مادامی که جنگ و تجاوزی به دین، نفوس، اموال یا محرمات مسلمانان نکرده باشند. رسول خدا هرگز احدی را به دین مجبور نکرد تنها با کسانی که با او می جنگیدند جنگید، اما آنها که از در مسالمت و صلح در می آمدند هرگز با آنها نجنگید و به دخول در دین مجبورشان نکرد. اینها اقوال فقهای بزرگ قرون دوم تا هشتم است، یعنی قرنهای قبل از پیدایش لیبرالیسم! اینکه هرکس نافی دعاوی اقتدارگرایی پیامبر بود «زیر فشار لیبرالیسم و فشار اندیشه های حقوق بشری» استدلال کرده است از جنس «رؤیاهای خطیبانه» است!

روایاتی که ثواب عبادات و خیرات را بر اساس ثواب جهاد و شهادت تبیین کرده اند غالبا متعلق به دوران سلطه اموی و عباسی هستند، و اگر از اعتبار سندی برخوردار باشند، احادیث موقت دوران خاص و موسمی هستند و حکم دائمی اسلام نیستند.

پیامبر جنگ (نَبِی الْمَلْحَمَه) حاشیه ای رقیق بر متن غلیظ «نَبِی الرَّحْمَه» پیامبر رحمت است. بر خلاف ادعای مدعی، ما پیامبر رحمت را بزرگ نکردیم! قرآن - که مطلقا تالیف پیامبر نیست و کلام الله مجید است - محمد بن عبدالله (ص) را به عنوان پیامبر رحمت بزرگ کرده است. (ج ۲ و ۳)

شاهد پنجم. اسلام آوردن یعنی تسلیم حکومت پیامبر شدن ولو بدون ایمان قلبی به خدا!

متعلق اسلام (به معنی تسلیم) در اغلب آیات قرآن «تسلیم خداوند شدن» است نه «تسلیم قدرت یا حکومت پیامبر شدن». تنها در چهار آیه، یعنی در آیات ۳۱، ۳۸ و ۴۲ سوره نمل متعلق تسلیم «سلیمان» است، و در آیه ۱۶ سوره فتح متعلق تسلیم «أعراب بادیه نشین مسلمان» می باشد. در آیات ۱۴-۱۷ سوره حجرات، همانند آیات ۳۵ احزاب و ۵ تحریم، که اسلام و ایمان کنار هم به کار رفته اند، مراد از «اسلام» بر زبان راندن شهادتین و ارتکاب اعمال ظاهری اسلام (تسلیم خداوند شدن) است، و مراد از «ایمان» باور قلبی است.

آیه ۱۴ سوره حجرات در مقام تخطئه ادعای اعراب بادیه نشین است که اسلام ظاهری یا تسلیم پیامبر شدن را «ایمان» می دانستند. نه از این آیه، نه از هیچ آیه دیگر قرآن، بلکه از هیچ روایت معتبر و نقل تاریخی قابل اعتمادی به دست نمی آید که «پیامبر به دنبال تسلیم کردن مردم به قدرت و حکومتش بوده، حتی اگر ایمان به خدا نداشته باشند». اسلام واقعی بر زبان راندن شهادتین (یعنی توحید و نبوت) همراه با ایمان قلبی و عمل به لوازم آن است، اما اگر فردی ایمان به قلبش وارد نشده باشد، در آخرت مورد مواخذه خداوند قرار می گیرد، ولی

در دنیا کسی حق تجسس از او را ندارد که آیا ایمان قلبی دارد یا نه. به مجرد شهادتین احکام دنیوی و ظاهری اسلام بر او بار می شود. در این امر قدرت و حکومت پیامبر هیچ نقشی ندارد.

پیامبر در پی تاسیس جامعه ای بود که همه موحدان در آن امکان زندگی مؤمنانه داشته باشند. پیامبر امنیت و همزیستی برای همگان حتی کفار، مشرکان و غیرموحدان را به شرط انعقاد قرارداد عدم تخصم تضمین کرده بود. پلورالیسم دینی نسبی از ابتدا قاعده پذیرفته شده در جامعه اسلامی عصر پیامبر بود. (ج ۴)

شاهد ششم. قتل کودک بیگناه توسط خضر: ولایت یعنی رخصت انجام اموری اخلاقا ناروا!

جهان خضر «جهانی ماورای تکلیف» و جهان موسی «جهان تکلیف زمینی» است. بشر زمینی به شیوه موسی زندگی می کند و مکلف به شریعت و اخلاق است. در این دنیا نمی توان به روش خضر زندگی کرد. اگر داستان موسی و خضر تمثیل و نمادین باشد، یعنی متعلق به عالم واقع، تکلیف و شریعت نیست تا قبح قصاص قبل از جنایت و قتل نفس محترمه مطرح شود. مدعی که تمام قرآن را در گام قبلیش «رؤیا» پنداشته، اینجا برخلاف قاطبه مفسران آن را «حکایت واقع» فرض کرده است!

عرفان و فلسفه اجمالا ولایتی در حد ولایت خضر برای پیامبر اسلام به رسمیت شناخته شده است. متکلمان، فقیهان، مفسران و محدثان هم مرتبه ای از ولایت تکوینی و نیز ولایت تشریعی برای پیامبر قائل شده و مشخصا ولایت تشریعی پیامبر را مطلقه دانسته اند. اما اینکه پیامبر هرگز از چنین اختیاراتی ولو ارتکاب خلاف شرع یا اخلاق استفاده کرده باشد در حد اطلاع من احدی از علمای اسلام چنین نگفته است. آخوند خراسانی ولایت مطلقه را منحصر به ذات ربوبی دانسته و ولایت پیامبر را مقید به شرع دانسته و هرگونه تصرف غیرمتعارف را

در جان و مال و ناموس مردم برای ایشان ممنوع دانسته است. بر مبنای قرآن و سنت عملی پیامبر ولایت ایشان مقید به ظواهر شرع و موازین اخلاق است نه ولایت مطلقه. (ج ۴)

شاهد هفتم. ختم نبوت یعنی پایان ولایت و اختیارات ویژه پیامبر!

اینکه گفته شده نبوت بدون ولایت بی معنی است سخن ناتمامی است. نبوت انبیاء غیر اولوالعزم نقض جدی چنین ادعایی است. ختم نبوت به معنی ختم پیامبری، ختم وحی رسالی و اختصاصات تشریعی ایشان است. مسلمانان به اصطلاح تجربت اندیش از جمله خود مدعی که ادعای بسط تجربه نبوی خصوصاً بخش ولایی آن را دارند به چه دلیل توانایی خضر در قصاص قبل از جنایت و قتل نفس محترمه را فاقدند؟!

بر مبنای آیات قرآن کریم پیامبر (ص) ولایت تشریعی داشته است. این ولایت تشریعی به اذن خداوند و علاوه بر اجرای احکام قرآن کریم بوده است. ولایت تشریعی پیامبر مطلقه نبوده است، بلکه اولاً مقید به عدم تعارض با محکومات قرآن کریم بوده است. ثانیاً محرمات شرعی (اموری که ارتکاب آنها از سوی افراد مجاز نیست) را دربر نمی گرفته است. ثالثاً موارد مجاز قتل و اعدام منحصر در منصوبات قرآنی است و پیامبر فراتر از آنها حکمی صادر نکرده است.

اگر کسی در تبعیت از خدا یا پیامبر تخلف کرد پیامبر وظیفه ای جز ابلاغ پیام به او ندارد. اطاعت از پیامبران لازمه رسالت ایشان است. قرآن کریم وظیفه پیامبران را منحصر در ابلاغ پیام یا بشارت و انذار کرده است. لازم بین این آیات نفی هرگونه مجازات دنیوی به خاطر کفر و شرک از یک سو و نفی هرگونه فشار، اکراه و اجبار برای مسلمان کردن یا تسلیم کردن مردم به فرامین خدا و پیامبر است. قرآن به صراحت این سه عنوان

را از پیامبر نفی کرده است: حفیظ یا پاسدار، وکیل یا نگهبان، مصیطر یا سلطه گر. هر سه عنوان نفی صریح اقتدارگرایی پیامبر است. در نهایت پیامبر هرگز مجاز به اعمال زور برای پیش بردن دینش نبوده است.

آیا شارعیت، تقنین، ولایت تشریعی، معادل اقتدارطلبی است؟ در رویکرد اقتدارگرایی پیامبر اولاد دوران مدینه دوران اصلی تحقق پیامبری محمد بن عبدالله فرض شده، ثانیا زمامداری جزء ماهوی پیامبری ایشان تلقی شده، و از تمایز زمامداری از پیامبری غفلت شده است، ثالثا اعمال قدرت مشروع به اقتدارگرایی تعبیر شده که در علوم سیاسی صفی مذموم است. شارعیت پیامبر ایشان را مقتدر می کند، اما مقتدر بودن کجا و اقتدارگرا کجا؟ نسبت اقتدارگرایی با اتکا به شارعیت مغالطه ای بیش نیست.

کافر قرآنی هر ناباور به خداوند نیست، فردی است که با علم به وجود خداوند از سر شهوت دنیوی یا عناد خدا را انکار می کند. کافر قرآنی فردی غیر اخلاقی است. مراد از شدت عمل با کافران: آنها را به سرپرستی نگیرید، از آنها اطاعت نکنید، با کفر مبارزه فرهنگی کنید، اگر بر شما تاختند از خودتان مسلحانه دفاع کنید. با کافران در عین شدت عمل موظفید مرزهای اخلاقی را رعایت کنید. راستی چنین شدت عملی در چهارچوب موازین اخلاقی، عدالت، احسان، برّ و تقوی چه مشکلی دارد؟! (ج ۴ و ۵)

شاهد هشتم. پیامبر مؤسس و مقیاس عدالت!

اینکه ما تعالیم اسلامی حق و حی الهی را از پیامبر اخذ می کنیم معنایش این نیست که پیامبر مؤسس همه این تعالیم است. به شکل مشخص حی تابع پیامبر نیست. عقل و اخلاق هم مستقل از حی و سنت نبوی به شمار می رود. تبیین مدعی محترم رجعت آشکار به مبنای اشعری است. تنها بر مبنای اشاعره پیامبر واضع عدالت و اخلاق بوده است. بر مبنای معتزله و شیعه عدالت و اخلاق ماقبل دینی هستند.

اخلاق را اعتباری و قراردادی محض دانستن از نسبیت سر در می آورد. این یکی دیگر از نقاط ضعف جدی آراء مدعی است. اسلام حداقل در عصر پیامبر با زور و ارباب آغاز نشد و جریان تحقیق آزاد در میان مسلمین تا کنون غیرقابل انکار است، بسیار بیشتر از دیگر ادیان.

با چنین پیامبری امروز چه باید کرد؟ راه حل مدعی اعلام پایان دوران پیامبری است. اقتدارگرایی پیامبر مربوط به زمان تاسیس بوده است. ما نباید پیامبری بکنیم. اگر اقتدارگرایی و سودای قدرت داشتن راس تعالیم و روش و منش پیامبر بوده با اعلام پایان دوره پیامبری و مردود بودن اقتدارگرایی توسط پیروان قرار است از چه تبعیت شود؟ و با حذف نکته کانونی اقتدارگرایی از سنت پیامبر اسوه چه باقی می ماند؟ نتیجه رویکرد اقتدارگرایی علاوه بر فاقد دلیل بودن و ادله محکم بر علیه آن، بی فایده کردن اسلام و حذف محترمانه آن است.

(ج ۵)

شاهد نهم. تلازم اقتدارگرایی پیامبر با انسان شناسی اسلام!

انسان شناسی اسلام در زمره مترقی ترین انسان شناسی هاست و نگاهی مثبت به انسان دارد. قرآن دسته ای از آدمیان را با صفات منفی از قبیل گمراه تر از چهارپایان ترسیم کرده است. اینها کسانی جز فاقدان دو صفت ایمان و عمل صالح نیستند یعنی کافران و مشرکان و تبهکاران. کسانی که به نظر قرآن اهل تعقل نیستند و سخن حق را نمی شنوند «نه نوع انسان». اما این نگرش تلازمی با دست یازیدن به زور برای مسلمان کردن یا تسلیم حکومت پیامبر کردن که مفاد ادعای اقتدارگرایی پیامبر است ندارد.

اسلام اجباری (مردم را به زور مسلمان کردن یا به زور شمشیر تسلیم قدرت حکومت پیامبر کردن که معادل اقتدارگرایی پیامبر است) معارض محکمت قرآن است و امر معارض با قرآن قابل انتساب به اسلام و پیامبر نیست.

روش اسلام در قبال کافران، مشرکان، منافقان و تبهکاران به شرط حربی نبودن انعقاد قرارداد ترک محاصره سیاسی، تأمین امنیت و مسالمت جوی اجتماعی، و مبارزه فرهنگی در دنیا است.

مکاتب متعددی انسان شناسی کاملاً منفی دارند یعنی بشر را بالذات مبتلا به گناه نخستین می دانند، یا انسان را گرگ انسان می دانند، اما لزوماً به دست یازیدن به زور برای تسلیم کردن مردم به اغراض حکومتی قائل نیستند. بلکه به گونه ای حکومت قانون می رسند که اگر کسی دست از پا خطا کند مطابق قانون مجازات شود. از جهان بینی یا انسان چنین و چنان «هست» نمی توان گزاره «باید» مردم را با زور تسلیم حکومت کرد یا تسلیم قدرت فرمانروا کرد نتیجه گرفت. (ج ۶)

شاهد دهم. گفتمان اقتدارطلبانه دوگانه حق و باطل در قرآن!

بینش فلسفی و کلامی اسلامی واسطه بین حق و باطل را بر نمی تابد، به این معنی که چنین واسطه ای نیازمند فلسفه جدید و الهیات جدید است که مدعی فعلاً چیزی ارائه نکرده است! از منظر بشری و در عالم انسانی امکان خلط حق و باطل هست، یعنی آدمیانی که حق را با باطل مزوج کرده اند. انسان به میزانی که خود را با حق تطبیق کند محق است.

دوگانه حق و باطل قرآنی تلازمی با اقتدارگرایی ندارد، به دو دلیل: اولاً مدعی بار دیگر از «هست» یا گزاره توصیفی و خبری نتیجه «باید» ارزشی و انشائی گرفته است. ثانیاً دوگانه حق و باطل در عالم واقع و تکوین هیچ

تلازمی با اقتدارگرایی ندارد، چرا که همان خدای حق مطلق در شریعتی که به پیامبرش ابلاغ کرده اصول و موازینی در نظر گرفته که ناقض اقتدارگرایی است. (ج ۶)

شاهد یازدهم. عذاب الهی در قرآن مؤید اقتدارگرایی خداوند است!

آیا رحمت الهی با اقتدارگرایی خداوند (نه مقتدر بودنش!) سازگار است؟ پاسخ فقط زمانی مثبت است که غضب الهی بر رحمتش سبقت داشته باشد. نسبت غضب و اخواتش به رحمت و اخواتش «یک به ده» (دقیقا ۹.۶۶) است. در هر صفحه قرآن به طور میانگین یک بار به رحمت و هم خانواده هایش پرداخته شده است، در حالی که بحث غضب و هم خانواده هایش در هر ده صفحه یک بار است.

رحمت از سنن الهی است، و رحمت رحمانیه کلیه مخلوقات از جمله کلیه انسانها (فارغ از باور درست یا نادرستشان و عمل صالح یا ناصالحشان) را شامل می شود. در حالی که غضب تنها انسانهایی که عالمانه و عامدانه حق را زیر پا گذاشته اند دربرمی گیرد. رحمت رحمانیه عام، مطلق، واسعه، نقد و بالفعل است، در حالی که غضب الهی خاص، مقید به عدم توبه، نسیه و بالقوه است و در آخرت نقد و بالفعل می شود. آثار غضب الهی در آخرت بروز می کند والا در این دنیا علی الاغلب حتی همین گروه از بندگان ناسپاس و تبهکار هم همانند مومنان از کلیه مواهب الهی بهره مند هستند و مشمول رحمت رحمانیه الهی قرار دارند.

جمع بسامد عقاب، عذاب و جهنم در قرآن ۶۹۶، در حالی که جمع بسامد ثواب، رحمت و مغفرت، و بهشت به ۱۱۲۷ بالغ می شود. در هر صفحه قرآن تقریباً یک بار عذاب و جهنم و حدود دوبار ثواب، رحمت، مغفرت و بهشت به چشم می خورد.

جزئیات عذاب و جهنم ادعای اقتدارگرایی خدا را تایید می کند به شرطی که این جزئیات را در «جولیرالی و حقوق بشری» معاصر در نظر بگیریم. چرا که در این جو انسان هر جرمی - به هر بزرگی - هم مرتکب شده باشد، مجازات بدنی وی خلاف کرامت انسانی محسوب می شود. اما در چنین داوری خطاهای فراوانی نهفته است:

اولا بدون «ترجمه فرهنگی» متن قرن اول هجری برای مخاطب ثانویه عارضه «زمان پریشی» رخ می دهد. ثانیا در دوران پیشامدرن مجازاتهایی که در شرق و غرب جاری بوده چیزی شبیه جزئیات تهدید به عذاب اخروی است. **ثالثا** اگر ثوابهای مادی بهشت «نمادین» باشد، چرا عذابهای مادی جهنم «نمادین» نباشد؟! **رابعا** معنای جهنم و عذاب این نیست که مجرم در گودال آتش بیرونی افکنده شود. این آتش درونی است که با ارتکاب گناه و حق ستیزی در درون مجرم روشن می شود، اما در آخرت حقیقت همه چیز بروز می کند و آتش درون بروز می کند و احساس می شود. چنین آتش درونی حقیقت و جزئیات آن تمثیلی و مجاز است. بنا هر یک از این وجوه چهارگانه ادعای اقتدارگرایی خداوند فاقد پشتوانه و بی دلیل محسوب می شود.

اگر قرار است بر اساس معیارها و موازین قرون بیستم و بیست و یکم عذاب الهی در قیامت سنجیده شود، البته عذاب قرآنی شکنجه است، و حق با مدعی است! اما به چنین تبیین زمان پریشانه ای *anachronic* اشکال پنجمی وارد می شود. ترجمه عذاب در سه آیه یقینا به معنی شکنجه نادرست است، از جمله احزاب ۳۰. واضح است که همسران پیامبر قرار نبوده به دلیل کار ناشایست شکنجه شوند!

«الهیات شکنجه» (محمد رضا نیکفر، ۱۳۸۸) نقشه راه ادعای «پیامبر اقتدارگرا» بوده است. دوازده سال بعد روشنفکر دینی در بحث «دین و قدرت» توصیه های همتای خدانا باور خود را پذیرفت و رویکرد پیشین خود را

به کناری نهاد و با اتخاذ روش پدیدارشناسانه تاریخی به همان راهی رفت که نویسندگان «الهیات شکنجه» نقشه راهش را ترسیم کرده بود و به همان نتایجی رسید که او رسیده بود: خدا به مثابه سلطان اقتدارگرا و شکنجه گر.

قرآن از پاداش و مجازات اخروی نسبت به عهد جدید و عهد قدیم به ترتیب جذابتر و ترسناکتر است، اما اینکه قرآن از تورات و انجیل در اقتدارگرایی «شدیدتر و مهیبتر» است قابل مناقشه است، اولاً ما به تورات و انجیل معرفی شده در قرآن دسترسی نداریم، اطلاعات ما محدود به عهد قدیم و عهد جدید موجود است. ثانياً اینکه گفتمان قرآن اقتدارگرایی است تا از شدیدتر و مهیب تر آن سخن به میان آید، به شدت قابل مناقشه است و این ادعا فاقد دلیل معتبر است. (ج ۷ و ۹)

شاهد دوازدهم. غلبه خوف و خشیت از خدا در قرآن (خوف نامه) یعنی اقتدارگرایی خداوند!

خوف از خدا دوگونه است، خوف از معصیت و قیامت که همان ترس از مجازات قانون عادلانه است که برای داشتن جامعه ای عاری از جرائم امروز هم دقیقاً مورد توجه قانون گذاران و عالمان علوم انسانی است. آنان که از ترس عقاب و جهنم گناه نمی کنند، یا به طمع ثواب و بهشت عمل صالح مرتکب می شوند اکثر مردم هستند و البته به مقصود خود هم می رسند. گونه دوم «خوف از مقام خداوند» و خضوع و خشیت در مقابل عظمت کبریایی ربوبی است. اولیای الهی نه از خوف جهنم و نه به سودای بهشت بلکه از سر محبت و وجه الله عبادت می کنند. خوف ایشان از خوف گونه اول افضل است. اما رسیدن به چنین مقامی برای اکثر مردم میسر نیست و چنین انتظاری از توده مردم انتظاری واقع بینانه نمی باشد. عرفان رویکردی نیکو برای اقلیتی بسیار محدود است، نه نسخه ای برای همگان.

خوف از خدا منهای محبت او در قرآن هرگز توصیه نشده است. بین خوف و رجا تقابلی نیست. این دو متلازم هستند. قرآن مؤمنان را به حفظ هر دو در کنار هم دعوت کرده و از پشت پا زدن هریک به شدت نهی کرده است. مؤمن کسی است که خوف از خدا و قیامت را با رجا به فضل و کرم و رحمت الهی جمع کرده است. خوف از خدا خشیت و خشوع در مقابل عظمت اوست که با محبت و امید به رحمت، کرم و فضل او همراه است.

باور به قدرت مطلقه الهی در کنار حکمت بالغه و رحمت واسعه خداوند از لوازم ایمان اسلامی است. اینکه دینداری در اسلام با تسلیم مختارانه به خداوند آغاز می شود و با خوف توأم با رجای به رحمت او ادامه می یابد، حرف تازه ای نیست و امری مخفی هم نبوده تا کشف آن فضیلتی محسوب شود!

از خوف از خدا «اقتدارگرایی الهی» نتیجه نمی شود. خدای اسلام قادر متعال است، اما «اقتدارگرا» نیست. اقتدارگرایی واژه ای مذموم و کاملاً منفی است. در حالی که واژه های دالّ بر قدرت الهی هیچکدام بار منفی ندارند. اجمالاً اطلاق اقتدارگرایی به خداوند وقتی مجاز است که حکیم، عادل و رحیم نباشد. خدای اقتدارگرا (authoritarian) همانند زمامدار خودکامه ای است که به هیچ قانونی مقید نیست، اهل عدالت نیست، موجودی ترسناک، مخوف، و رعب آور است، که حقیقتاً باید از او ترسید، ترسی از جنس ترس از حیوانی درنده یا دیو مخوف افسانه ها که برای رهایی از شکنجه باید از او اطاعت کرد. این چنین خدایی با خدای اسلام و قرآن بیگانه است. (ج ۸)

شاهد سیزدهم. استعمال ضمیر متکلم مع الغیر برای خدا دالّ بر اقتدارگرایی است!

استعمال ضمیر متکلم وحده برای خدا در قرآن «استثنا و منحصر به دو مورد» نیست، بیش از پنجاه مورد

است!

ضمیر متکلم مع الغیر در مورد خداوند گاهی به دلیل اشتراک عاملیت خداوند با فرشتگان یا عوامل طبیعی و گاهی به دلیل اهمیت موضوع است و البته گاهی برای ابراز عظمت و اقتدار الهی است. در همین موارد اخیر (ابراز عظمت و اقتدار الهی) هم کمترین دلالتی به «اقتدارگرایی» ذات ربوبی ندارد. این مقام تعظیم هم گاهی با متکلم وحده ابراز شده: عَلَیْكُمْ فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِّنَ الْعَالَمِينَ ﴿المائدة: ۱۱۵﴾، آن چنانکه ضمیر متکلم مع الغیر گاهی برای ابراز صمیمیت و قرب خداوند به کار رفته است! وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق ۱۶).

اینکه سلاطین دنیوی برای ابراز اقتدارشان از ضمیر متکلم مع الغیر استفاده می کنند، آنها پایشان را در کفش ربوبی کرده اند، نه برعکس! آنها را باید برای چنین استعمال متکبرانه ای شماتت کرد نه خداوند صاحب قدرت حقیقی دائمی. مدعی شیپور را از سر گشادش می زند!

خدای قرآن به شهادت اسمای حسنائش تحلیل مباحث عذاب، غضب و جهنم در مقایسه با رحمت، مغفرت و بهشت در قرآن نه عبوس است، نه خشن و نه سلطان اقتدارگرا. برای رهایی از عذاب الهی ایمان به خدا و آخرت و عمل صالح یا فعل اخلاقی باید تدارک دید، نه اینکه تملق او را گفت و از سر استیصال بر خاک سجده او بیفتیم تا به عذابش مبتلا نشویم.

مدعی راه سومی برگزیده است: تعمیم هرگونه خشونت، عذاب و غضب جزئی استعمال شده در قرآن ولو به حق در مقابل حق ستیزان بعد از اتمام حجت در آخرت و انتساب چنین صفاتی به شکل مطلق به خداوند. پیش فرض این تبیین نفی حقانیتی بنام خداوند و تعالیم او، و نسبی گرایی معرفت شناختی و اخلاقی است. این تفکر لیبرال مآب خدا را زمامدار بشر زمینی فرض کرده و هرگونه اعمال قدرت عادلانه، مشروع و اخلاقی وی را

اقتدارگرایی معنی می کند. در این تفکر لیبرال مآب انسان‌واره اصل انسان است. حق مطلق وجود ندارد تا چیزی بر اساس آن سنجیده شود. انتخاب هرکسی ولو خلاف حق و متضاد با اراده الهی (که حق مطلق است) قابل احترام است، نه تنها در دنیا بلکه در آخرت. خدا مجاز نیست کسی را به دلیل عقیده باطل (علیرغم اطلاع کامل از حق و اتمام حجت) و ارتکاب افعال ضداخلاقی یا نقض حقوق مردم و تجاوز به حقوق خداوند مجازات کند. هر نوع مجازات روحی و بدنی در آخرت شکنجه محسوب می شود. ادعای پیامبر اقتدارگرا در مورد خداوند تعمیم افکار لیبرالیستی به آخرت و خداوند است. (ج ۹)

شاهد چهاردهم. رابطه خدا با بندگانش همان رابطه «ارباب و برده» و «سلطان و رعیت» است!

بندگی خداوند اختیاری است، اما رکن بردگی مسلوب الاختیار بودن است. پرستش آگاهانه خدا از سر اختیار و رضایت از دینداری جدایی ناپذیر است. اما اطاعت و تبعیت برده از مولایش به دلیل مسلوب الاختیار بودن اوست، در حالی که در اطاعت و تبعیت بنده از خداوند، عاشق از معشوق، و شهروند از دولت مدرن این تبعیت و اطاعت توأم با اختیار و آگاهی است. در مورد اطاعت عاشق از معشوق، محب از محبوب، و بنده از خدا علاوه بر اختیار آگاهانه این اطاعت و تبعیت توأم با عشق، محبت و رضایت است. اطلاق مالک، مَلِک یا رَبّ به خداوند و عبد به انسان نه خدا را تبدیل به سلطان اقتدارگرا می کند نه انسان را مبدل به برده می نماید. اختیار و آگاهی و رضایت سه شرط بندگی خداوند است. این بندگی با بردگی تفاوت ماهوی مطلق دارد.

تشبیه بندگی خداوند به بردگی و تشبیه ارتباط ربّ و عبد به مولی و برده یا ارباب و رعیت یا سلطان و رعیت البته در جو غلیظ لیبرالی معاصر کاملاً قابل درک است، اما فراموش نشود الهیات لیبرال مآب کلاً با بندگی خدا سرسازش ندارد. چرا تعارف می کنیم؟! اگر قرار است به همه اصول و موازین تفکر لیبرال مآب (با لیبرالیسم

سیاسی اشتباه نشود) پابند باشیم نه اوامر و نواهی دنیوی خداوند قابل قبول است نه ثواب و عقاب اخروی و خصوصاً عذاب جهنم وی. خلاص! پرستش و بندگی خداوند بدون رضایت، محبت و عشق او در قرآن جایی ندارد.

(ج ۹)

با پایان بخش اول (نقد شواهد قرآنی و روایی) ادعای «اقتدارگرایی پیامبر»، بخش دوم (نقد خود ادعا) آغاز

خواهد شد، انشاءالله.



kadivar.com

[/https://kadivar.com/18808](https://kadivar.com/18808)

kadivar.mohsen59@gmail.com

تمام حقوق محفوظ است.

نقل مطلب به هر صورت تنها با ذکر منبع مجاز است.